

پژوهش‌های دینی
سال دوم ، شماره چهارم ، بهار ۸۵
ص ۲۶۵ - ۲۴۳

نقد و بررسی قاعده غرور از دیدگاه امام خمینی*

دکتر عبدالله امیدی فرد**

چکیده

یکی از قواعد مهم و مسلم فقه، قاعده غرور است، مفاد قاعده به گونه ای است که می توان در بسیاری از موارد برای اثبات ضرر و زیان بدان استناد جست.

بررسی مستندات آن و اقوال فقها در این زمینه ، جای شک و تردیدی در اتقان این قاعده نمی گذارد، هر چند اختلاف های جزئی در محدوده آن و برخی از مصادیق مطرح است. جای شگفتی است که در قانون مدنی بصراحت از آن سخن به میان نیامده، هر چند مفاد آن در طی مواد متعددی از قوانین گنجانده شده است.

این مقاله در صدد آن است که ضمن نگاهی دوباره به ادله و مستندات قاعده و بررسی مفاد آن از منظر امام خمینی برای مراکز قانون گذاری در نظام جمهوری اسلامی اطمینانی فراهم آورد. باشد که قاعده غرور جایگاه واقعی خود را در قوانین بیابد.

واژگان کلیدی: غار، مغرور، غرور، قاعده فقهی.

* تاریخ دریافت: ۸۵/۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۸۵/۲/۲۱

** استادیار دانشگاه قم

مقدمه

تمسک به قاعده غرور تحت این عنوان از سابقه چندی برخوردار نیست، اما بهره‌مندی فقها از عنوان غرور از دیر زمان در کتاب‌ها و منابع فقهی مطرح بوده است که به برخی از موارد اشاره می‌شود:

شیخ طوسی نخستین کسی است که در کتاب «المبسوط فی فقه الامامیه»، در ابواب مختلف از جمله غصب عاریه، نکاح به این قاعده عمل کرده است. هر چند تعبیر صریح قاعده در عبارت ایشان دیده نشده، در استدلال برای ضمان گفته است: «لأنه غره»؛ یعنی به این دلیل که او دیگری را مغرور کرده است (محقق داماد، ۱۳۷۶، ص ۱۶۳).

علامه حلی در مختلف الشیعه ضمن بحث درباره عیوب موجب حق فسخ نکاح در مرد با ذکر عناوین غرور و تدلیس به مفاد قاعده استدلال می‌نماید.

همچنین فرزند علامه فخر المحققین در باب متاجر به این موضوع اشاره کرده‌اند. ایشان در مسأله مراجعه خریدار به فروشنده فضولی، جواز مراجعه به فروشنده را غرور و خدعه می‌دانند. محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد (محقق کرکی، ۱۴۱۱، ص ۴۰۵) در مباحث مربوط به اتلاف به مباشرت، تسبیب، غصب، عاریه، ودیعه، هبه، بیع، مضاربه، وکالت، نکاح، به عبارت «المغرور یرجع الی من غره» استناد کرده است. شیخ انصاری در کتاب مکاسب، ذیل احکام قبض مبیع (شیخ انصاری، ۱۴۱۷، ص ۱۴۶) محقق قمی در جامع الشتات در مبحث تجارت (قمی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۵) و از معاصرین، امام خمینی (ره) در کتاب‌های المکاسب و البیع مباحثی به عنوان قاعده غرور آورده است. آیت‌الله مکارم شیرازی در القواعد الفقهیه و دکتر محقق داماد بحث مستقلی را به قاعده غرور اختصاص داده است.

قاعده غرور در حقوق موضوعه ایران

در حقوق مدنی ایران صراحتاً ذکری از قاعده غرور به میان نیامده، لیکن مفاد و مدلول قاعده را می‌توان از مواد مختلف استنباط و استخراج کرد. ضمان غرور به عنوان یکی از مصادیق نوعی مسئولیت مدنی با سه رکن وجود ضرر، ارتکاب عمل نامشروع و

وجود رابطه سببیت بر مبنای قواعد کلی مسؤولیت مدنی پذیرفته شده است (دکتر صفایی و امامی، ۱۳۷۴، ص ۳۳)

سیری در پیشینه قاعده

ماده ۳۲۵ ق.م. مقرر می دارد: «اگر مشتری جاهل به غصب بوده و مالک به او رجوع نموده باشد، او نیز می تواند نسبت به ثمن و خسارات به بایع رجوع کند، اگر چه مبیع نزد خود مشتری تلف شده باشد و اگر مالک نسبت به مثل یا قیمت رجوع به بایع کند، بایع حق رجوع به مشتری را نخواهد داشت.» در فرض مراجعه مالک به مشتری، این فرض خالی از دو وجه نیست: یا مشتری جاهل به غصب بوده، یا این که عالم به غصب بوده است. در صورت اول حق دارد بر حسب قاعده «المغرور یرجع الی من غره» به بایع مراجعه نموده و ثمن معامله و خسارات وارده را از او بخواهد (سید علی حائری، بی تا، ص ۲۰)

قانونگذار در مواد ۳۸۴ و ۳۸۵ ق.م، ضمن مخیر کردن مشتری بین فسخ و امضای معامله (مقصود معامله ای است که مبیع از حیث مقدار معین بوده و در وقت تسلیم کم تر در آمده یا تجزیه مبیع بدون ضرر ممکن نباشد) در ماده ۳۸۶ ق.م مقرر می دارد: «اگر در مورد دو ماده قبل معامله فسخ شود، بایع باید علاوه بر ثمن، مخارج معامله و مصارف متعارف را که مشتری نموده است، بدهد.» مرحوم حائری در شرح ماده بیان می دارد: «در هر دو صورت همین که معامله را فسخ کرد و پولش را از فروشنده گرفت، خساراتی را که در نتیجه این معامله و قبض و اقباض مبیع و مخارجی که متعارف است، برای قبض و استیلا بر آن که مشتری متحمل شده، حق رجوع به بایع دارد. مدرک این حکم همان قاعده غرور است که این قاعده مسلم و مستنبط از ادله شرعی و عقلیه است.» (همان، ص ۳۷۵)

همچنین وی در ذیل ماده ۳۹۱ ق.م.مقرمی دارند می گوید: «غرامات و خسارات حاصل از مستحق للغير در آمدن معامله که مشتری جهل به فساد معامله آن داشته باید بر حسب قاعده تغیر (المغرور یرجع الی من غره) از بایع مطالبه شود» (همان، ص ۳۸۱).

ماده ۱۰۳۶ ق.م. اشعار می دارد: «اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی به هم زند، در حالی که طرف مقابل یا ابوی او یا اشخاص دیگر به اعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده باشند، طرفی که وصلت را به هم زده است باید از عهده خسارات وارده بر آید؛ ولی خسارات مزبور فقط مربوط به مخارج متعارف خواهد بود.» هر چند این ماده در اصلاحیه ۱۳۶۱ حذف گردیده است، منتها مفاد قاعده را بصراحت بیان می کند که اگر وصلت بدون عذر موجه به هم بخورد از دو صورت خارج نیست:

الف) یک طرف دیگری را مغرور کند، در نتیجه غرور او طرف دیگر متحمل خسارات و مخارجی شود، مثلاً پدر دختر بگوید: اگر فلان هدایا را بفرستی، دخترم را به تو می دهم و از روی سوء نیت اقدام کند و طرف را مغرور نماید و او هم متحمل مخارج و ارسال هدایایی گردد. در این صورت با بر هم خورد مواصلت بر حسب قاعده غرور حق دارد آن چه را داده است به علاوه خسارات مطالبه نماید (همان، ص ۸۸۷ و ناصر کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۶۴۴).

ماده ۱۱۲۸ ق.م.مقرمی می دارد: «هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده، برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود، خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد».

با استناد به ماده مذکور همسری که گول خورده است، می تواند علاوه بر فسخ نکاح، خسارات مادی و معنوی خود را از تدلیس کننده بگیرد. مبنای مراجعه به مدلس قاعده غرور است، اعم از این که تدلیس کننده از کسان زوجه باشد یا اجنبی. زوج حق

دارد مهری را که پرداخته پس از فسخ از مغرور کننده دریافت دارد (حائری، بی تا، ص ۹۸۷).

غرور در لغت

بخش اول: ادله و مستندات قاعده غرور

قاعده غرور از قواعد مشهور فقهی است که فقهای بزرگوار آن را یکی از موجبات ضمان شمرده و در ابواب مختلف فقهی به آن استناد جسته اند. در این جا، نخست واژه آن بررسی می شود، سپس مدارک آن از منظر فقیهان مورد بررسی قرار خواهد گرفت و عمده مباحث مقاله (بخش دوم) معطوف به دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) خواهد بود.

واژه شناسی

غرور (به ضم غین) مصدر است به معنای باطل و خدعه و نیرنگ و در آیه قرآن «و ما الحیوة الدنیا الا متاعُ العُور» (نساء، ۱۸۵) به همین معناست، یعنی زندگی دنیا چیزی جز فریب نیست و غرور (به فتح غین) اسم فاعل و برای مبالغه است، یعنی کسی که کارش فریبکاری است یا چیزی که فریبده است و بدین جهت بر شیطان، غرور اطلاق شده است؛ زیرا کارش فریفتن و فریب دادن انسان هاست. در «منتهی الارب» و «اقراب الموارد» و «تاج العروس» غرور در معرض خطر و هلاکت معنا کرده اند و حدیث پیامبر «نهی و رسول الله (ص) عن بیع الغرر» را بدان معنا گرفته اند و مثال هایی از قبیل فروختن ماهی در آب و پرنده در هوا را ذکر نموده و گفته اند: بیع غرر، چیزی است که ظاهرش مشتری را گول بزند و باطن آن مجهول باشد و یا آن که بدون تعهد و ثقه باشد. «ازهری» گوید: بیع غرر شامل بیوع مجهوله است که خریدار و فروشنده به کنه آن پی نمی برند تا معلوم شود و صاحب کشاف گوید: «غرر شرعاً چیزی را می گویند که موهم نیستی باشد»، و شبیه این مطلب در «جامع الرموز فی بیان بیع الفاسد و الباطل» نیز آمده است و بیرجندی گوید: «آن

چه پایان و عاقبتش نامعلوم باشد آن را غرر نامند؛ و جعفری لنگرودی در کتاب ترمینولوژی حقوق درباره غرر نوشته است: «عناصر غرر عبارت است از الف: جهل؛ ب: احتمال حصول ضرر از ناحیه جهل.» بنابراین اگر کسی اقدام به عقدی نماید و جهل به یکی از جهات معامله داشته باشد و از ناحیه آن جهل برای او احتمال حصول ضرری در بین باشد، آن را عقد غرری گویند و باطل است، ولی اگر احتمال ضرر منتفی باشد، صرف آن جهل، صدمه ای به عقد نمی زند. بنابراین اگر دو ساعت که از هر جهت دارای مشخصات واحد باشند و مالک آن ها یکی از آن دو را بدون تعیین بفروشد با وجود این که شخص مبیع مجهول است، چون احتمال ضرر منتفی است، معامله غرری نیست.

در مجمع البحرین واژه غرر در بیع غرری را به معنای آن چه ظاهری نیکو دارد و موجب جذب و فریب مشتری شده، اما درون آن نامشخص است، آورده است؛ اما قطعاً اعم از این است؛ چون از موارد بطلان بیع غرری جایی است که وزن موزون و کیل مکیل مجهول باشد، گر چه کیفیت و ظاهر و باطن معلوم و روشن باشد و غرر در آن جا ظاهراً به معنای جهل و خطر است و شیخ اعظم هم در رابطه با قاعده غرر به آن اشاره دارد. «فان البایع مغرر للمشتري و موقع اياه في خطرات الضمان.» امام خمینی (ره) در کتاب البیع به نقل از مجمع و قاموس و صحاح نگاشته اند: «تدلیس عبارت است از پوشانیدن عیب کالا از مشتری و غرور به معنای خدعه و گول زدن و مخفی کردن عیب کالا است و...»؛ و تصریح کرده اند که غرور و خدعه و تدلیس عرفاً و لغتاً یکسانند و غرور همان خدعه و تدلیس است و خدعه و تدلیس همان غرور و کلام ایشان حسب آن چه از لغویین گذشت حق و صواب است، از این گذشته امام برای اتحاد آن ها از سنت هم استفاده نموده و به روایات تمسک جسته اند.

تعریف قاعده غرور

همچنان که از تعریف لغوی و عرفی واژه غرر و موارد آن در قاعده فقهیه استفاده می شود، می توان گفت: این قاعده جایی کاربرد دارد که شخصی عملی انجام دهد یا گفتاری داشته باشد که موجب فریب دیگری شده، ضرر و زیانی به وی رساند. این نکات از تعریف فوق استفاده می شود:

۱. در قاعده غرور، قول و فعل تفاوتی ندارد و معیار همان تدلیس و تفریر غار است به هر طریقی باشد و واضح است که غرور مانند عناوین دیگر بر هر دو صادق است.

۲. تحقق خسارت و ضرر و زیان در آن معتبر است، و باید تحقق پیدا کنند، و آلا ضمان و رجوع به قاعده وجه ندارد؛ چون مغرور، ضرری ندیده است.

۳. مغرور باید جاهل باشد، زیرا غرور و خدعه نه در لغت و نه به حسب عرف و سنت بر شخص عالم صدق نمی کند، اما در مورد این که غار باید عالم باشد یا اگر جاهل باشد باز هم غرور صدق می کند، اختلاف شده است.

۴. غرور موجب ضمان دو قسم است: غرور قولی و غرور عملی.

غرور قولی آن است که شخص غار با بیان عبارت، الفاظ زیبا و فریبنده و تعریف و تمجید بی جا، مغرور را به مالکیت خود نسبت به جنس مطمئن سازد و بعد جنس را به او بفروشد و خریدار مغرور به خیال این که مبیع مال خود بایع است، معامله را انجام دهد و بعد معلوم شود که مال غیر بوده و ناچار شود مالی را به عنوان غرامت به صاحب مبیع بپردازد که زیادتر از ثمنی است که از بایع به او مسترد می شود؛ در این جا زیانی که به وی رسیده است، یعنی زیاده از ثمن را باید شخص غار جبران کند.

غرور عملی آن است که عملکرد و رفتار غار سبب ضرر و زیان شود، مثل آن که میزبان غذایی را نزد میهمان بیاورد که می داند مالک آن کس دیگری است و میهمان ندانسته و به خیال آن که غذا ملک میزبان و مجانی است بخورد و بعد معلوم شود که مال غیر بوده و ضامن شده است.

مدارک قاعده

برای حجیت قاعده غرور، در کتاب‌های مختلف، ادله گوناگونی مطرح شده که عمده آن‌ها به قرار زیر است:

الف: نبوی مشهور: «انّ المغرور یرجع الی من غرّه»

تقریباً تمام کسانی که متعرض قاعده غرور شده‌اند این را در زمره ادله ذکر نموده‌اند؛ اما اختلاف گسترده در این است که آیا این جمله، متن روایت است یا برداشت از مفهوم روایاتی از گفتار صاحب جواهر چنین به دست می‌آید که این متن روایت است. وی در باب غضب (نجفی، ۱۹۸۱، ص ۱۴۵) می‌گوید: «کسی که غذای غضبی را به فرد ناآگاهی بخوراند، شخص خورنده ضامن خواهد بود، لکن پس از رجوع مالک و گرفتن غرامت از وی، او حق دارد به شخص غاصب رجوع کند و از او مطالبه غرامت نماید، زیرا غاصب او را فریب داده است و شاید قول امام(ع): «المغرور یرجع الی من غرّه» ظاهر در این معنا باشد» (همان)

مصحح جواهر طبع جدید که تحقیقاتی هم دارد در ذیل صفحه می‌گوید: ما چنین مطلبی را از هیچ یک از معصومین (ع) نیافته‌ایم؛ تنها مرحوم محقق دوم (ره) در حاشیه بر ارشاد ذکر کرده است که این سخن به پیامبر نسبت داده شده است؛ اما ظاهراً این مستفاد از تعدادی روایات است که برخی از آن‌ها در باب تدلیس وارد شده است. بنابراین دو شبهه به صاحب جواهر وارد است: ۱. آن که حدیث نبوی است نه از سایر امامان؛ ۲. آن که مستفاد از حدیث است نه متن حدیث.

نظر حضرت امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) نه تنها عبارت «المغرور یرجع الی من غرّه» را به عنوان یک روایت نمی‌پذیرند، بلکه در استناد فقها بدان نیز تردید نموده و چنین مرقوم داشته‌اند: «لعدم ثبوت استناد الأصحاب فی الحکم الیه و قرب احتمال استنادهم الی الروایات الآتیه...» و با اظهار شگفتی از بعضی اجلّه که این جمله را منسوب به پیامبر دانسته و گفته‌اند ضعف سند آن با

شهرت جبران می شود (زیرا عین این مطلب با همین عبارت در زبان فقها متداول است)، چنین اظهار داشته اند: بدیهی است که نمی توان ادعا کرد ضعف سند چنین مرسله ای، که سند ندارد، با عمل فقها جبران شود، در حالی که خود فقها بدان استناد نکرده اند و احتمال دارد آن را از مضمون روایات برگرفته باشند. اظهار شگفتی امام بجاست، زیرا خود آن بعض اجله تنها به «تداول در السنه» اکتفا نموده و نسبت به استناد ساکت مانده است، بلکه می توان گفت همان سکوتش دلیل بر آن است که استناد مشهور نگشته است، و آلا حتماً ذکر می فرمود؛ چون روح استدلال و ضعف سند به همان است که امام می فرماید؛ یعنی مستفاد اصحاب حدیث و عمل به آن که از آن به «شهرت عملیه» تعبیر می شود، در مقابل شهرت فتوایی و روایی و محقق اصفهانی هم در حاشیه اش بر کتاب بیع شیخ اعظم (ره) تقریباً آن چه را امام فرموده بیان داشته اند: امام خمینی (ره) به ذیل روایت اسماعیل بن جابر به عنوان شاهد استناد می کند: «قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل نظر الی امرأه فاعجبته فسأل عنها، فقیل: هی ابنة فلان فاتی اباها فقال زوجني ابنتك فزوجه غیرها فولدت منه فعلم بعد انها غیر ابنته و انها امه قال: ترد الولیده علی موالیها و الولد للرجل و علی الذی زوجة قيمة ثمن الولد لیطیه موالی الولیده كما غرّ الرجل و خدعه»

اما مرحوم آیت الله اراکی این عبارت را به عنوان یک روایت پذیرفته است (اراکي، ۱۴۱۵، ص ۲۰) همچنان که مرحوم بجنوردی در قواعد الفقہیه هم آن را یکی از مستندات قاعده ذکر نموده و به عنوان اولین مستند با تعبیر «نبوی مشهور بین فریقین» از قول محقق دوم در حاشیه ارشاد و نهاییه ابن اثیر نقل می کند و در مقابل این احتمال که برخی به دلیل نیافتن در منابع روایی آن را منکر شده اند، می گوید: «نیافتن دلیل بر نبودن نیست هر چند صرف احتمال برای بودن در منابع روایی، نیز کافی نیست»، و در ادامه چنین می گوید: «اگر این جمله در کتاب های حدیث به عنوان یک روایت مرسله نقل شده باشد یا حتی یکی از فقیهان آن را به شکل مرسله ذکر نموده باشد، همان طور که صاحب جواهر چنین

نموده است، مشکلی نخواهد بود که حجت است، زیرا ما در کتاب منتهی الاصول ثابت کرده ایم که ملاک حجیت خبر، اطمینان به صدور آن است به اطمینان به صدور همچنان که از عادل بودن راوی به دست می آید از عمل اصحاب، بلکه از فتوای مشهور قدما هم ثابت می شود...».

ب: روایات خاصه

روایات فراوانی در ابواب مختلف دلالت بر رجوع مغرور به غار دارد که مستند فقها قرار گرفته است و برخی از این روایات در کتاب النکاح، در مجموعه «بواب العیوب و التدلیس» آمده ما در این مقاله به ذکر تعدادی از آنان می پردازیم:

۱. ابو عبیده در مورد مردی که با زنی با اذن ولی اش ازدواج نموده، پس از آمیزش متوجه شده که زن معیوب است؛ از امام باقر (ع) نقل می کند که امام فرمود: «اذا دلست العفلاء و البرصاء المجنونة و المفضاة و من كان بها زمانه ظاهره فاتها تُردّ الی اهلها من غیر طلاق و يأخذ الزوج المهر من ولیها الذی كان دلستها» (حر عاملی، ۱۳۹۱، باب ۷، ح ۱) هر گاه زنی را که دارای عقل یا برص یا جنون بوده یا قبلاً افضا شده یا زمین گیر است، بر اثر فریب به عقد وی در آورند؛ زن بدون طلاق به خانواده اش برگردانده می شود و مرد مهریه را از ولی زن که موجب این تدلیس شده پس می گیرد.

۲. رفاعه بن موسی از امام صادق (ع) در مورد زنی که دارای برص است سؤال کرد. امام (ع) پاسخ داد: «زنی که ولی اش او را به ازدواج مردی در آورده بود، در حالی که دارای برص بود، امیرالمؤمنین (ع) چنین حکم نمود که زن حق دریافت مهر را دارد، اما شوهر حق دارد مهر را از ولی اش مطالبه نماید؛ زیرا تدلیس نموده است» (همان، حدیث ۲). این روایت را ابن ادریس در آخر کتاب نوادر بزنطی از حلبی نقل می کند که قابل قبول است.

۳. در کتاب دعائم الاسلام از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده است که فرمود: «مرد می تواند زن را به جهت قرن، جذام، جنون و برص به خانواده اش برگرداند و اگر با او آمیزش

کرده باشد، باز هم حق دارد زن را نگه دارد و یا از او جدا شود، اما مهریه زن را باید بپردازد و مهریه اش به عهده شوهر است و اگر خواست نگه می دارد و اگر خواست جدا می شود و شوهر از کسی که باعث فریب وی شده مهر را مطالبه می نماید و اگر خود زن در این فریب دادن نقش داشته باشد به وی رجوع و مهر را دریافت می کند و اندکی را بابت آن مقدار که از وی بهره برده به او می پردازد.

۴. حلبی از امام صادق (ع) در ضمن حدیثی نقل می کند که فرمود: «عقد نکاح به سبب برص، جذام، جنون و عفل فسخ خواهد شد.» پرسیدم: «اگر مرد با زن آمیزش کرده باشد مهریه اش را چه بکنند؟» فرمود: «مهریه حق زن است، بدان سبب که مرد از وی تمتع برده است، اما ولی زن که موجب این ازدواج شده، باید غرامت بپردازد» (همان).

۵. محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل نموده است: «در کتاب امام امیرالمؤمنین (ع) چنین آمده است: کسی که زنی را به ازدواج فردی در آورده و عیب او را پنهان داشته و برای شوهرش آن را بازگو نکند؛ در این صورت زن حق دریافت مهریه را دارد، زیرا مرد از زن تمتع برده است، اما شخصی که این ازدواج را فراهم آورده و عیب پوشی کرده باید مهر را به مرد بپردازد» (همان).

۶. اسماعیل بن جابر می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: «زنی نظر مردی را به خود جلب نمود. مرد در مورد خانواده اش پرسید: گفته شد وی دختر فلانی است. مرد نزد پدر دختر رفته از او تقاضای ازدواج با دخترش را نمود. پدر، دختر دیگری را به ازدواج وی در آورد و از او فرزندی متولد شد، مرد بعدها متوجه می شود که این زن، دختر وی نبوده بلکه امه اش بوده است.» امام فرمود: «این امه به صاحبش برگردانده می شود و از آن مرد که این ازدواج را فراهم آورد و موجب فریب وی گشت، بهای طفل را دریافت می کند؛ زیرا او را فریب داده است» (همان، باب ۷، حدیث ۱).

۷. جمیل بن دراج از امام صادق (ع) در خصوص این مسأله پرسید: «مردی که از بازار، جاریه ای خرید و از او فرزندی به دنیا آمد. سپس معلوم شد که جاریه از شخص دیگر بوده و اینک صاحبش آمده است.» امام (ع) فرمود: «جاریه به صاحبش برگردانده می شود و بابت فرزند هم قیمت آن به صاحب جاریه داده می شود، آن گاه به نزد فروشنده رفته، قیمت جاریه و بهای فرزند را از او می ستانند» (همان، باب ۸۸، حدیث ۵).

۸. ولید بن صبیح از امام صادق (ع) در این خصوص سؤال کرد: «مردی زن آزاده ای را به ازدواج خود در آورد، سپس متوجه شد که زن امه بوده و با نیرنگ و فریب، خود را آزاده معرفی نموده است.» فرمود: «اگر کسی که به عنوان ولی از طرف زن اقدام نموده، مولایش نبوده، اصل نکاح فاسد است.» پرسیدم: «پس با مهری که زن از او گرفته چه بکند؟» امام فرمود: «اگر از آن چیزی باقی نمانده، مرد حقی ندارد و اگر ولی زن او را به عقد ازدواج در آورده و موجب این تدلیس گشته است، مرد به او رجوع نموده و هر چه را زن گرفته از او پس می گیرد.» (همان، باب ۶۷، حدیث ۱).

۹. محمد بن مسلم از امام صادق (ع) در مورد توبه کسی که شهادت کذب داده است، پرسش نمود. امام (ع) فرمود: «باید به همان مقدار که با شهادتش از مال شخص از بین رفته جبران کند؛ اگر تنها بوده تمامی مال را و اگر فرد یا افراد دیگر در این شهادت با او مشارکت داشته باشند، افراد در پرداخت غرامت شریک خواهند بود» (همان، باب ۱۱، ص ۱).
۱۰. جمیل از امام صادق (ع) در مورد شاهد زور نقل نموده است: «اگر چیزی از مال موجود باشد به صاحبش مسترد می گردد و اگر از بین رفته به همان مقداری که از مال شخص تلف شده باید جبران کند» (همان).

۱۱. ابن محبوب از برخی یاران خود از امام صادق (ع) نقل می کند، در مورد چهار نفری که علیه شخصی شهادت به زنا دادند؛ پس از آن که شخص کشته شد، یکی از چهار نفر از شهادت خود برگشت. امام فرمود: «اگر این شخص بگوید: دچار توهم شدم و چنین

شهادتی دادم، باید حد بخورد و دیه فرد را پردازد و اگر بگوید عمداً شهادت کذب دادم، در این صورت کشته خواهد شد» (همان، باب ۱۲، حدیث ۱).

۱۲. ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می کند درباره زنی که دو نفر نزدش شهادت دادند به این که همسرش فوت کرده است، در نتیجه زن هم ازدواج کرد؛ سپس شوهر اولش برگشت. امام فرمود: «این زن از همسر دوم مهر خود را دریافت می کند، زیرا مرد از او بهره برده است، اما به دو شاهد حد زده می شود و مهر را باید به مرد پردازند، زیرا فریب داده اند. زن هم پس از سپری کردن عده به نزد شوهر اولی خود می رود» (همان، باب ۱۳، حدیث ۲).

۱۳. ابراهیم بن عبدالحمید در مورد دو شاهدی که نسبت به ازدواج و طلاق زنی شهادت داده اند و در نتیجه زن مجدداً ازدواج نموده، سپس شوهر اولش آمده است و منکر طلاق شده، نقل نموده است که امام فرمود: «باید شاهدان حد بخورند و ضامن مهر نسبت به شوهر دوم خواهند بود و زن هم پس از عده به نزد شوهر اولش بر می گردد».

ج: اجماع

فقههای بزرگوار در باب های مختلف به این قاعده استناد نموده و آن را از قبیل ارسال مسلمات تلقی نموده اند و مخالفتی نقل نشده است و اگر اختلافی هم هست بیش تر به موارد و مصادیق مربوط می شود، نه اصل قاعده. مرحوم آیت الله اراکی، فقط نبوی مشهور و اخبار خاصه را به عنوان مستند ذکر نموده (اراکی، ۱۴۱۵، ص ۴۹) و اشاره ای به سایر ادله نموده است.

باید به این نکته توجه شود: اجماعی که از تتبع و بررسی کلام فقها به دست می آید، خواه منقول باشد و خواه محصل، از آن جا که ممکن است به استناد روایات باشد و احتمال مدرکی بودن اجماع وجود دارد، نمی تواند یک دلیل مستقل محسوب می شود؛ اما اجماع را به عنوان یک مؤید می توان پذیرفت.

د: بنای عقلا

قاعده غرور با بنای عقلا هماهنگی کامل دارد، به طوری که می‌توان گفت: در طول تاریخ حیات آدمی، در جوامع بشری، همواره، نیرنگ و فریبکاری، عملی مذموم و ناپسند شمرده شده است و اگر بدان سبب زیان و ضرری به کسی وارد شده، عقلای قوم، شخص غار را ضامن دانسته‌اند. این سیره و روش قبل از اسلام بوده و بعد از اسلام نیز استمرار داشته است، بدون آن که منعی از جانب شارع اعلام گردد و عدم منع در این موارد به منزله امضا و تأیید شارع می‌باشد و می‌توان گفت: روایات وارده در ابواب مختلف تأیید عملی این سیره است. صاحب قواعد الفقیه بنای عقلا را بهترین دلیل برای قاعده می‌داند. (موسوی بجنوردی، ۱۳۱۹، ص ۲۲۷)

ه: عقل

این استدلال از خلال گفته‌های صاحب عناوین فهمیده می‌شود. وی پس از استدلال به اجماع محصل و منقول نوشته است: «بلکه گذشته از ادله سمعی، می‌توان به حکم عقل نیز استناد کرد»؛ ولی آن را توضیح نداده است. ممکن است دلیل عقلی را به صورت حکم عقل به جبران ضرر یا حکم عقل به تسبیب در ایجاد ضرر توجیه کرد، ولی نامبرده این دو را جداگانه و علاوه بر دلیل عقلی مطرح کرده است. با توجه به این وضع به نظر می‌رسد، منظور ایشان از دلیل عقلی همان است که مرحوم بجنوردی از آن به بنای عقلا تعبیر کرده است، هر چند این دو دلیل هر گاه در برابر هم و با هم آورده شوند متفاوتند، ولی صاحب عناوین دلیل عقلی را ذکر کرده و بنای عقلا را ذکر نکرده و بجنوردی بنای عقلا را آورده است، اما دلیل عقلی را نیاورده است. از این رو به نظر می‌رسد منظور هر دو یک چیز باشد با دو تعبیر. البته اگر آن را بنای عقلا بنامیم دقیق‌تر است (ابوالحسن محمدی، ۱۳۷۴، ص ۸۹)؛ زیرا نیازمند احراز امضای شارع نیست.

باید توجه داشت که حکم عقلا همان قوانین عقلاییه است و ابنیه عقلاییه، عمل خارجی عقلاست؛ لذا گفته می شود که بنای عقلا جزو ادله لئیه است و امام هم حکومت دلیل بر دلیل دیگر را در مثل بنای عقلا قبول ندارند، چون حکومت، مربوط به لسان دلیل است و بنای عقلا، لسان ندارد و حجیت خبر ثقه و ظواهر هم از ابنیه عقلاییه است؛ یعنی عمل خارجی آن ها بر احتجاج است نه این که به عنوان شرع و قانون، حجیت را جعل کرده و حکم به آن نموده باشد و اساساً بنای عقلا غیر از شرع و قانون عقلاست و اگر بخواهیم برای قوانین عقلاییه مثالی ذکر نماییم، باید قوانین مدنی را مثال زد، یعنی قوانین و مقرراتی که از طرف آن ها جعل شده است. ابنیه عقلاییه می تواند منشاءش همان درک عقلی باشد و می تواند منشاء دیگری داشته باشد، مثل رعایت مصالح زندگی اجتماعی و امر در قضیه به هر حال سهل است، دلیل عقلی قاعده غرور همان حکم عقل به قبح ظلم است که از طرف غار انجام می گیرد و حسن عدلی که مقتضی رفع ضرر و ظلم از مغرور است نیز با حکم عقلا می سازد و حکم آن ها هم ناشی از همین درک است. به هر حال حکم عقل، درک عقل است که یک نوع حالت روحی است و مربوط به جان و خرد است، حکم عقلایی، قرار داد و قانون عقلایی است که امروزه در مجالس و پارلمان های دنیا تحقق پیدا می کند و بنای عقلا همان روش ها و سنت های عملی عقلا در روش های اجتماعی است و منشاء هر دو ممکن است درک عقلی به حسن و قبح باشد و ممکن است مصالح اجتماعی و منافع و مضار آن باشد.

و: قاعده لاضرر

در عناوین میرفتاح به این قاعده استدلال شده است.

امام (ره) این استدلال را نمی پذیرد و معتقد است که چون این ها دو قاعده مستقل هستند، معنا ندارد که ادله حجیت یکی برای دیگری به کار رود؛ زیرا معمولاً دو قاعده

مستقل باید متباین باشند یا حداقل عامین من وجه باشد و چگونه یک دلیل می تواند برای هر دو مورد به کار رود (تفصیل بیش تر ارائه می شود)

ز: قاعده تسبیب

برخی از نویسندگان بصراحت اظهار داشته اند که غرور یک قاعده مستقل نیست و یکی از مصادیق قاعده تسبیب است. (محقق داماد، ۱۳۷۶، ص ۸۸)
مرحوم بجنوردی در قواعد الفقهیه و آیت الله اراکی و امام خمینی (ره) این مطلب را نپذیرفته و تسبیب را از ادله قاعده غرور ذکر نموده اند.

بخش دوم

قاعده غرور از منظر امام خمینی (ره)

اما (ره) قاعده غرور را در ضمن بحث بیع فضولی در ذیل مسأله دوم از دو مسأله رجوع مشتری به فضولی ذکر می فرماید: «... منها ما یکون... و نحو ذلك» آیا مشتری حق رجوع به فضول را دارد یا نه و با بررسی و طرح دو مطلب:

۱. رجوع مشتری به فضول در مورد پرداخت اصل ثمن؛

۲. رجوع مشتری به فضول در غرامت هایی که علاوه بر ثمن کالا به مالک پرداخته است. در ادامه مطلب دوم با شمردن اقسام چهارگانه و حکم غرامت و پرداخت تاوان در آن ها، دو فرض را برای مشتری ترسیم می کند:

الف: مشتری عالم به قضیه است که در این صورت حق رجوع به فضول را در هیچ یک از موارد چهارگانه ندارد، زیرا دلیلی بر ضمان رجوع نیست.

ب: مشتری جاهل است که در این صورت، ظاهراً در همه صور حق رجوع دارد و دلیل آن را اجماع و قاعده غرور ذکر می کند و از این جا به طور مفصل وارد بحث قاعده مزبور

می شود که می توان به طور اختصار دیدگاه های امام را در مورد قاعده غرور چنین بیان کرد:

۱. قاعده غرور یکی از قواعد مسلم فقهی است که دلیل مستقل و خاص خود را دارد.
۲. این قاعده برگرفته از قاعده اتلاف یا قاعده لاضرر نیست؛ هر چند برخی بدان معتقدند، زیرا جهتی که موجب انطباق عنوان غرور در جایی می گردد، غیر از جهتی است که عنوان اتلاف یا اضرار صدق می کند؛ مثلاً در مورد فروختن مال دیگران از روی نیرنگ و فریب، این قاعده صدق می کند، در حالی که هنوز نه اتلافی هست و نه ضرر. پس عنوان غرور از حیث صدق، تقدم رتبی بر ضرر و اتلاف دارد، بلکه تقدم زمانی هم دارد و دو قاعده اتلاف و ضرر بعد از تحقق اتلاف و ضرر قابل صدق خواهد بود.

بدین جهت باید گفت: این قاعده با آن ها متباین است و معنا ندارد که برای دو قاعده متباین، دلیل یکسان ارائه شود. حتی اگر متباین بودن آن ها را نپذیرید، حداقل باید قبول کرد که آن ها «عامین من وجه» هستند و در این صورت نیز ارائه دلیل یکسان برای آن ها نامعقول است؛ چون تباین جزئی وجود دارد. پس باید یا از قاعده ای به نام قاعده غرور چشم پوشیم یا آن را از راه دلیلی جز دلیل قاعده اتلاف و اضرار اثبات نماییم؛ و مقتضای تحقیق آن است که خود یک قاعده مستقل است که غرور بما هو هو در آن موضوعیت دارد.

۳. همچنان که از عنوان یک قاعده پیداست، آن چه موجب می شود که شخص مغرور حق رجوع به غار و دریافت خسارت داشته باشد، صرف همان خدعه و نیرنگی است که شخص غار به کار برده است؛ مثل آن که غار او را به عملی دعوت کند و او را اغرا کند یا عیب چیزی را بیوشاند به نحوی که اگر عیب آشکار بود، اقدام نمی کرد که معمولاً در باب تدلیس چنین است، اما اگر مغرور انگیزه های دیگری برای انجام دادن آن داشت به شکلی که اغرای غار بی تأثیر بوده است و مغرور حتی اگر واقعه را می دانست باز هم اقدام می کرد، در این صورت از قاعده غرور خارج خواهد بود؛ و نبوی معروف «المغرور یرجع

الی من غره» با سایر روایات تدلیس و خدعه و غرور شامل آن نخواهد بود؛ چون مغرور فریبی نخورده و عمل را به حساب انگیزه‌های خویش انجام داده و اغرا غارّ بی تأثیر بوده است.

۴. خسارتی به سبب غرور قابل جبران است که صرفاً از ناحیه غرور پیش آمده است، لذا اگر غرور باشد، ولی خسارتی وارد نشده باشد، جای رجوع نیست؛ مثلاً کسی که به قصد خرید غذا به بازار می‌رود و غذایی را به همان قیمت واقعی اش می‌خرد، سپس معلوم می‌شود که فروشنده غذای شخص دیگری را فروخته است، به حسب ظاهر خسارتی به او متوجه نشده است و باید قیمت غذا را به صاحب غذا بپردازد. یا کسی که به قصد اجاره مسکن، منزلی را از شخصی با قیمت مناسب دریافت می‌کند، سپس معلوم می‌شود که منزل از کس دیگری بوده است، باید اجاره بها را به صاحب منزل بپردازد، و واضح است که جایی برای رجوع در امثال موارد به غار وجود ندارد و ضرری ندیده تا فریب دهنده آن را جبران نماید، هر چند کار ناپسندی انجام داده است.

۵. از مراجعه به عرف و لغت همان طور که گذشت، می‌توان به دست آورد که عناوینی از قبیل «غرور»، «خدعه» و «تدلیس» همه به یک معنا بر می‌گردند و این مطلب در روایات هم مشاهده می‌شود آن جا که آمده است «... کما غرر الرجل و خدعه...» (حر عاملی، باب ۷، ح ۱) که غرور و خدعه با هم ذکر شده و نیز در مورد تدلیس جاریه لفظ غرور به کار رفته است «و یرجع بالمهر علی من غره بها...» (همان، حدیث ۵).

۶. هر یک از غار و مغرور نسبت به مورد غرور ممکن است عالم باشند یا جاهل که چهار صورت ذیل قابل تصور است:

الف. غارّ و مغرور هر دو عالم به واقع هستند؛

ب. غارّ عالم و مغرور جاهل می‌باشند؛

ج. غارّ جاهل و مغرور عالم است؛

۵. غارّ و مغرور هر دو به مطلب جاهلند.

امام خمینی (ره) صورت اول را مضمول قاعده نمی داند و صورت چهارم را موضوعاً (نه حکماً) خارج از بحث غرور ذکر می نماید و اصولاً شخص جاهل، مدّلس و غارّ نیست تا حکمی بر آن مترتب شود. صورت سوم هم قطعاً از قاعده غرور خارج است. استدلال امام به ذیل روایت رفاعه بن موسی و استفاده از تفصیلی است که بین عالم و جاهل مطرح است و می افزایند که در ریشه و ماده خدعه و فریب و تدلیس، علم و آگاهی نهفته است و این مطلب با مراجعه به عرف و لغت آشکار می شود و قبلاً هم توضیح داده شد که غرور و خدعه و تدلیس همه به یک معناست. دلیل دوم امام آن است که صرف احراز نکردن موردی برای غرور و تردید و شک در این که آیا مصداق تمسک به قاعده غرور هست یا نه، برای عدم جواز تمسک به قاعده غرور در موارد جهل کافی خواهد بود؛ لذا اگر ما بخواهیم برای فردی که خود جاهل به مطلب بوده با تمسک به قاعده غرور ضمان را بر وی ثابت نماییم، بسیار مشکل، بلکه ناممکن خواهد بود، زیرا ما باید ابتدا ثابت کنیم که غرور غیر از تدلیس و خدعه است و باید ثابت کنیم که ضمان در موارد غرور نیز ثابت خواهد بود، مطلقاً خواه غارّ عالم باشد یا جاهل تا چنین نتیجه ای به دست آید و ما این مطلب را برای غرور نمی پذیریم. (اراکی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۷)

۷. امام (ره) پیرامون دیدگاه معروف میان فقها که شخص مطلقاً ضامن است خواه خسارت صدق کند یا نه می فرماید: «این اطلاق قابل قبول نیست» و در مورد روایاتی که در باب تدلیس حکم به ضمان می کند، با آن که برای فرد منافعی حاصل شده است، می فرماید: «این مطلب با دیدگاه ما منافات ندارد، زیرا بحث از حصول منافع نیست. سخن از این است که اگر خسارتی به طرف وارد نشده، دلیلی برای رجوع به غارّ نیست و اگر شوهر می تواند مهر را از شخص غارّ پس بگیرد به این دلیل است که دخول به منزله منفعت نیست تا جبران خسارت شود».

۸. از ظاهر برخی روایات و صریح بعضی دیگر به دست می‌آید که شخص غارّ ضامن است و احتمال آن که جبران خسارت غارّ تنها یک حکم تکلیفی است و از باب ضمان نیست، سخن غیر قابل قبولی است؛ زیرا در روایت اسماعیل به جابر چنین آمده: «و علی الذي زوجه قيمة ثمن الولد» (حر عاملی، ۱۳۹۱، باب ۷، ح ۱) و از روایت رفاعه بن موسی (همان، باب ۲، ح ۲) و روایات باب شهادت (همان، باب ۱۳، ح ۱) که در ضمن آن «یضمنان الصداق...» آمده همه نشانگر ضامن بودن شخص غارّ است. بحثی که مطرح است این است این است: ۱. اگر غرور اتلاف مالی را در پی داشت، آیا غارّ همچون شخص مصرف کننده مال در یک حد ضامن است و صاحب مال از همان ابتدا حق دارد به هر کدام خواست رجوع کند و غرامت اخذ کند، در نتیجه اگر به غارّ مراجعه کند، شخص غارّ حق مراجعه به متلف را نخواهد داشت؛ اما اگر به متلف مراجعه نمود متلف حق رجوع به غارّ را دارد شبیه ضامن در باب ایادی متعاقبه.

۲. از همان ابتدا شخص مالک تنها حق دارد به متلف رجوع کند و پس از رجوع، شخص متلف حق دارد به غارّ مراجعه کند.

۳. اصلاً ضمان فقط بر شخص غارّ ثابت است و بر متلف چیزی نیست، زیرا غرور موجب شده که ضمان بر عهده غارّ ثابت باشد.

نظر امام (ره) آن است که از میان سه احتمال مذکور، احتمال نخست با ظاهر روایات و جمع بین آن‌ها سازگارتر است، زیرا روایات در این مورد بر چند دسته است:

دسته اول ظهور دارد بر این که ضمان از همان ابتدا فقط بر شخص غارّ ثابت است، مثل روایت اسماعیل بن جابر که در آن چنین آمده است: «ترد الولیده علی موالیها و الولد للرجل و علی الذي زوجه قيمة الولد يعطيه موالی الولیده كما غر الرجل و خدعه» (همان، باب ۷، ح ۱) از ظاهر این روایت فهمیده می‌شود که بهای ولد را شخص غارّ باید به مولا بپردازد و موالی حق مطالبه دارند، پس غارّ نسبت به آن‌ها ضامن است، نه این که زوج ضامن قیمت ولد نسبت به آن‌ها باشد و پس از اعطا حق مراجعه داشته باشد و چون این

روایت در مقام بیان حکم است، ار غیر از این بود باید توضیح می داد و از ذیل آن که فرموده است «کما غر الرجل و خدعه»، فهمیده می شود این قاعده، کلی است و در همه موارد از همان ابتدا شخص غارّ ضامن است. از روایت رفاعه هم این مطلب استفاده می شود آن جا که فرمود: «ان المهر علی الذی زوجها و انما صار علیه المهر لانه دلسها». از این روایت هم استفاده می شود که ضمان متوجه شخص مدلس است؛ لذا زوجه می تواند از همان ابتدا از ولی، مطالبه مهر نماید.

دسته دوم: روایاتی که ظاهر آن ها نشانگر ضامن بودن مغرور است و پس از آن که غرامت پرداخت حق دارد به غارّ مراجعه و از او پس بگیرد؛ مثل روایت جمیل که در آن آمده است: «یأخذ الجاریه المستحق و یدفع المبتاع قیمه الولد التي اخذت منه» (همان، باب ۸۸، ح ۵).

با این دو دسته روایات مخالف چه بکنیم امام می فرماید: «مقتضای جمع این روایات آن است که بگوییم: ضمان هم بر غارّ و هم بر مغرور ثابت است، شبیه ضمان در ایادی متعاقبه».

از جمله روایات باب، روایاتی است که به حسب ظاهر ضمان را متوجه شاهد زور می کند؛ مثل روایت ابراهیم بن عبدالحمید که امام فرموده است: «یضربان الحد و یضمنان الصداق للزوج ثم تعتد ثم ترجع الی زوجها الاول» (همان، باب ۱۳، ح ۱). از این روایت آشکار می شود که چون شاهدان، شهادت زور و کذب داده‌اند باید غرامت بپردازند و مهریه را به شوهر دومی بپردازند. در روایت ابی بصیر هم چنین آمده است: «یضرب الشاهدان الحد و یضمنان المهر لها عن الرجل» (همان، ح ۲).

البته بین این روایات که مهر را متوجه «غارّ» می داند، با روایات قبلی که متوجه مغرور و خریدار می دانست منافاتی نیست، زیرا پرداخت مهریه به زوج پس از آن است که زوج مهریه همسر را داده باشد که گویا در آن زمان ها چنین بوده است. موید جمع که هر دو یعنی غار و مغرور ضامن می باشند، لکن مغرور اگر پرداخت حق رجوع به غار را دارد،

این مطلب است که در روایت ابی بصیر شاهدان را ضامن مهر از طرف مرد معرفی نمود: «یضمنان المهر لها عن الرجل» پس وقتی که زن به آن‌ها رجوع نمود و مهر را دریافت کرد، حق مطالبه از شوهر را ندارد؛ چون آن‌چه را آن‌ها ضامن بوده پرداخته‌اند از طرف مرد بوده است. نتیجه آن که از جمع بین همه روایات به دست می‌آید که ضمان به عهده غار و مغرور ثابت است و برای صاحب مال حق مراجعه به هر دو هست و مغرور هم پس از ادا، حق مراجعه به غار را دارد بر همین اساس اگر صاحب مال شخص مغرور را بخشود و ابرا کرد مغرور حق رجوع به غار ندارد؛ مثلاً اگر زن مهر خود را به شوهر ببخشد شوهر حق ندارد به غار مراجعه کند؛ چون ضمان وقتی ثابت است که مرد مهریه را پرداخته باشد؛ اما اگر زن به جای شوهر شخص از غار ابرا کند، همچنان حق دارد به شوهر برای مهر مراجعه نماید و تنها اثر این ابرا آن است که زن حق رجوع به غار را نخواهد داشت.

نتیجه گیری

به نظر امام خمینی (ره) تدلیس و غرور و خدعه به یک مفهوم است. روایات متعدد در ابواب گوناگون یکی از مستندات قاعده است و بنای عقلا دلیل مهم دیگری برای این قاعده است. شاید بتوان گفت که مضمون روایات تأیید عملی همین بنای عقلاست که صاحب القواعد الفقهیه هم معتقد است که بنای عقلا بهترین دلیل است و اجماع نمی‌تواند دلیل مستقلی برای قاعده باشد. دلیل عقلی را اگر به عنوان حکم عقل به جبران ضرر تلقی کنیم، شاید بتواند یک دلیل مستقل باشد.

منابع

- ۱- اراکی، محمد علی، کتاب البیع، چاپ اول، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- ۲- انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، چاپ اول، تهران، چاپخانه امیر، ۱۴۱۶ و چاپ سنگی، چاپ دوم، تهران، چاپخانه اطلاعات، ۱۳۷۵ ق.
- ۳- حائری، شاه باغ، سید علی، شرح قانون مدنی، چاپ اول، تهران، وزرات دادگستری، چاپ آفتاب، بی تا.
- ۴- حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، چاپ چهارم، بیروت، دارالاحیاء التراث، ۱۳۹۱ق.
- ۵- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعه، چاپ اول، بیروت، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۶ ق.
- ۶- خمینی، روح الله، کتاب البیع، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۷۰ش.
- ۷- صفایی، سید حسین و امامی اسدالله، حقوق خانواده مدنی، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۸- قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، چاپ اول، تهران، موسسه کیهان، ۱۳۷۱ش.
- ۹- کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۱۰- کرکی، علی بن الحسین، جامع المقاصد، چاپ اول، بیروت، موسسه آل البیت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱- محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه (بخش مدنی)، چاپ ششم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶ش.
- ۱۲- محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، چاپ دوم، تهران، موسسه نشر یلدا، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۳- موسوی بجنوردی، سید میرزا حسن، القواعد الفقهیه، چاپ دوم، قم، دار الکتب العلمیه اسماعیلیان، ۱۳۹۱ ق.
- ۱۴- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، چاپ هفتم، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.